

## درباره اتوریته

در این اواخر عده‌ای از سوسیالیست‌ها حملات کاملاً سختی را علیه چیزی که آنها اصل اتوریته می‌نامند آغاز کرده‌اند. کافیت که آنها بگویند که این یا آن عمل اتوریته‌ایست، آنوقت محکومیت آن مسجل می‌شود. بوسیله این روش بقدری سوءاستفاده صورت می‌گیرد که ضروریست در مورد این مطلب کمی بیشتر دقت به عمل آید. اتوریته به معنی کلمه‌ای که در اینجا مورد نظر است، مفهومی چنین دارد: تحمیل یک اراده بیگانه بر اراده ما. ولی اتوریته از طرف دیگر منوط به تحمیل پذیری نیز می‌باشد. از آنجا که این دو کلمه خوش‌آهنگ نمی‌باشند و مناسباتی را که آنها بیان می‌کنند برای بخش تحمل‌پذیرنده نامطبوع است، این مسئله مطرح می‌شود که آیا وسیله‌ای وجود دارد که بتوان از این مخمصه بیرون آمد و آیا تحت مناسبات کنونی اجتماعی، ما می‌توانیم وضع اجتماعی دیگری را بوجود آوریم که در آن اتوریته، دیگر معنایی نداشته باشد و در نتیجه مجبور به فنا گردد؟ اگر ما مناسبات اقتصادی - صنعتی و کشاورزی - را که شالوده جامعه بورژوازی کنونی است مورد بررسی قرار دهیم، آنوقت درمی‌یابیم که فعالیت مرکب افراد هر چه بیشتر جانشین فعالیت ساده می‌گردد. به جای کارگاه‌های کوچک تولیدکنندگان منفرد، صنعتی مدرن - با کارخانه‌ها و کارگاه‌های بزرگ - ظاهر شده است که در آنها صدها کارگر از ماشین‌های پیچیده‌ای که با بخار آب کار می‌کنند مراقبت می‌نمایند. گاریها و ارابه‌هایی که در خیابانهای بزرگ حرکت می‌کردند بوسیله قطارهای راه‌آهن جایگزین شده‌اند. همانطور که قایق‌های پارویی و بادبان دار بوسیله لنج‌های موتوری کنارزده شده‌اند. ماشین‌ها و بخار آب، رفته‌رفته حتی کشاورزی را زیر سلطه خود در می‌آورند. باین ترتیب که آرام ولی مطمئن سرمایه‌داران بزرگ را - که بکمک کارگران اجرتی زمین‌های بزرگی را زراعت می‌کنند - به جای مالکین کوچک قرار می‌دهد. در همه جا فعالیت مرکب و پیچیدگی پروسه‌هایی که وابسته به یکدیگر می‌باشند، جانشین فعالیت‌های مستقل افراد می‌شود. البته کسی که از کار مرکب صحبت می‌کند از تشکیلات سخن گفته است. حالا آیا تشکیلات بدون اتوریته امکان‌پذیر می‌باشد؟

فرض کنیم یک انقلاب اجتماعی، سرمایه‌داری را - که اتوریته آن امروزه تولید و گردش ثروتها را هدایت می‌کند - از میان برداشته و برای آنکه از موضع ضد اتوریته‌ها با موضوع برخورد کرده باشیم، باز هم فرض می‌کنیم که زمین و ملک و ابزار کار به تملک دسته‌جمعی کارگران درآمده و مورد استفاده آنها قرار

گرفته است، آیا در این صورت اتوریتته از بین رفته و یا آنکه شکل آن تغییر کرده است؟ حالا موضوع را بررسی می‌کنیم:

به عنوان مثال یک کارخانه ریسندگی را فرض می‌کنیم. روی پنبه حداقل شش عمل متوالی صورت می‌گیرد تا به صورت نخ درآید، عملیاتی که باید عمدتاً در سالن‌های مختلفی انجام پذیرند. علاوه بر این برای آنکه بتوان ماشین‌ها را به کار انداخت، به مهندسی که از ماشین بخار مراقبت نماید و مکانیک‌هایی که تعمیرات مداوم را انجام می‌دهند احتیاج است و کارگران غیر متخصص زیادی - که محصولات را از سالنی به سالن دیگر حمل و نقل می‌کنند - لازم می‌باشند و غیره و غیره... تمام این کارگران، زنان، مردان و کودکان مجبورند کار خودشان را در ساعت معینی - که بوسیله اتوریتته ماشین بخار مقرر می‌گردد - شروع و ختم کنند و باین ترتیب همه بدون استثناء از آن تبعیت می‌کنند. علاوه بر این هر لحظه در سالن مسائلی جزئی در رابطه با نحوه تولید، تقسیم مواد و غیره مطرح می‌شوند، مسائلی که باید بلافاصله حل شوند زیرا در غیر این صورت مجموعه تولید در همان لحظه متوقف خواهد شد. حالا این تصمیم بوسیله نماینده‌ای که در راس رشته‌ای از کار قرار گرفته اتخاذ گردد و چه - در صورت امکان - با رای اکثریت انجام پذیرد، به هر حال اراده هر یک از افراد باید از آن تبعیت نماید یعنی اینکه مسئله به نحو اتوریتته‌ای حل می‌شود. دستگاه مکانیکی یک کارخانه بزرگ به مراتب ظالمتر از همه سرمایه‌داری کوچکی است که کارگران را به کار می‌گماشته. لاف در رابطه با ساعات کار می‌توان روی در ورودی این کارخانه‌ها نوشت: ای کسائی که وارد اینجا می‌شوید همه خود مختاریها را فراموش کنید! (1)

اگر انسان به کمک علم و مخترعین نابغه، نیروهای طبیعت را تابع خود نموده است، در عوض این نیروها نیز به همان مقیاسی که انسان آنها را در خدمت خود درآورده است، از انسان انتقام می‌گیرند و بدینگونه بشر از یک تعدی واقعی - که مستقل از تمام سازمانهای اجتماعی میباشد - تبعیت می‌نماید. اگر بخواهیم اتوریتته را در صنعت بزرگ از میان برداریم به معنی آن خواهد بود که خواسته باشیم خود صنعت را از بین ببریم و ماشین‌های ریسندگی را که با نیروی بخار آب کار می‌کنند، نابود سازیم تا به چرخ ریسندگی بازپس بگردیم.

به عنوان یک مثال دیگر، راه آهن را فرض می‌کنیم. در اینجا نیز همکاری عده زیادی از افراد بطور مطلق ضروری می‌باشد، همکاری‌ای که باید در ساعات کاملاً مشخصی صورت گیرد، تا موجب بروز حوادث ناگوار نگردد. در اینجا نیز اولین شرط کار، یک اراده غالب است که هر مسئله طراز دوم را کنار می‌گذارد. حالا چه یک نماینده منفرد و چه یک کمیته - که مأمور اجرای تصمیمات اکثریت افراد ذینفع باشد - مظهر این اراده باشد، در هر دو حالت، ما با یک اتوریتته تمام عیار سر و کار داریم و باز اگر اتوریتته مأمورین راه آهن نسبت به

مسافرین از میان برده شود، آنوقت چه بلایی بسر اولین قطاری که باید راه بیفتد، خواهد آمد؟

البته ضرورت یک اتوریته و در واقع یک اتوریته محدود به حرفه، در مورد کشتی اقیانوس پیما، بیشتر به چشم می خورد. در اینجا زندگی کلیه سرنشینان آن وابسته به آنست که همگی فوراً و بطور مطلق از اراده یک فرد واحد، پیروی نمایند.

هر بار که من این استدلالات را برای سرسخت ترین مخالفان اتوریته بیان می کردم جواب دیگری به جز این نداشتند که «آه! البته در اینجا حق را که ما به نمایندگان تفویض می کنیم، اتوریته نیست بلکه یک ماموریت است!» این آقایان معتقدند که اگر نام موضوعات را عوض کنند، در خود آن موضوعات نیز تغییراتی داده اند و به این ترتیب این خردمندان ژرف اندیش دنیا را به مسخره گرفته اند. بنابراین دیدیم که از یک طرف نوعی اتوریته بدون آنکه نوع انتقال این اتوریته مطرح باشد و از طرف دیگر یک نوع تبعیت، موضوعاتی هستند که به ما تحمیل می شوند و این امر از کلیه سازمانهای اجتماعی و شرایط مادی که تولید و گردش محصولات، تحت آن انجام می گیرد مستقل می باشد. از سوی دیگر دیدیم که شرایط مادی تولید و گردش محصولات، بوسیله صنعت بزرگ و کشاورزی بزرگ، بطور گریز ناپذیری گسترش مییابند و در جهت توسعه دادن هر چه بیشتر میدان عمل این اتوریته عمل می کنند. در نتیجه از اتوریته به عنوان یک اصل مطلقاً بد، و از خود مختاری به عنوان یک اصل مطلقاً خوب، سخن گفتن کارموهومی است. اتوریته و خود مختاری موضوعات نسبی هستند که قلمرو بکاربردن آنها در مراحل مختلف تکامل تاریخی تغییر می کند. اگر خود مختاری طلبان به این موضوع کفایت می کردند که بگویند سازمان اجتماعی آینده اتوریته را فقط و فقط در زمینه هایی که از نظر شرایط تولیدی اجتناب ناپذیر می باشند محدود خواهد کرد، در این صورت می توانستیم نسبت به آنها تفاهم داشته باشیم لکن آنها در مورد کلیه واقعیاتی که موضوع را ضروری می سازند نابینا می باشند و فقط بر روی لغت تکیه می کنند.

چرا مخالفین اتوریته به این قناعت نمی کنند که بر علیه اتوریته سیاسی یعنی دولت ستیز نمایند؟ کلیه سوسیالیستها در این مورد هم عقیده هستند که اتوریته های سیاسی در نتیجه انقلاب اجتماعی بعدی از میان خواهند رفت و این به آن معنا است که عملکردهای عمومی خصلت سیاسی خود را از دست خواهند داد و به عملکردهای ساده اداری - که حافظ مصالح واقعی اجتماع می باشند - مبدل خواهند شد. ولی مخالفین اتوریته خواستار آن هستند که دولت سیاسی قبل از آنکه شرایط اجتماعی بوجود آورنده آن از بین رفته باشد بیک ضربه از میان برده شود. آنها خواهان این هستند که اولین اقدام انقلابی اجتماعی القای اتوریته باشد. آیا این آقایان هرگز شاهد

یک انقلاب بوده اند؟ مسلماً یک انقلاب، با اتوریته ترین چیزی است که وجود دارد. این عملی است که بوسیله آن بخشی از مردم بوسیله تفنگ، سرنیزه و توپ - یعنی بوسیله با اتوریته ترین وسایل قابل تصور - اراده خود را بر بخش دیگری از مردم تحمیل می کنند و حزبی که پیروزی را بدست آورده است - اگر بخواهد نتیجه مبارزه اش به هدر نرفته باشد - باید بوسیله هر آسبی که سلاحهای او در دل مرتجعین افکنده است به سلطه خود دوام بخشد. اگر کمون پاریس از اتوریته خلق مسلح استفاده نمی کرد، آیا می توانست حتی یک روز مستقر بماند؟ و بر عکس آیا نمی توان از آنها بخاطر آنکه در سطح وسیعی از آن استفاده نکردند خرده گرفت؟ بنابراین یکی از این دو حالت می تواند وجود داشته باشد: یا آنکه مخالفین اتوریته نمی دانند چه می گویند و در این صورت فقط موجب سردرگمی و گیجی می شوند و یا اینکه می دانند که چه می گویند و در این صورت به جنبش پرولتاریا خیانت می کنند. و بهر حال در هر دو صورت به ارتجاع خدمت می نمایند.

1 - در اینجا اشاره انگلس به کتاب « کمدی الهی » اثر دانته است که در فصل « دوزخ » کتاب از تابلویی یاد می کند که بر در ورودی دوزخ آویخته شده و روی آن نوشته شده است: « ای کسانی که وارد اینجا می شوید همه امیدها را فراموش کنید. »